

«تأثیر پذیری جامی از شعرا و نویسندگان پیش از خود در آفرینش مثنوی هفت اورنگ»

دکتر هادی خدیور^۱

فاطمه شریفی^۲

چکیده

این مقاله با عنوان «تأثیر پذیری جامی از شعرا و نویسندگان پیش از خود در آفرینش مثنوی هفت اورنگ» به بیان اشتراکات و اقتباسات حکایات هفت اورنگ با حکایات منظوم و مثنوی شعرا و نویسندگان پیش از جامی می پردازد. پس از بیان مقدمه، پیشینه‌ی پژوهش، زندگی نامه و آثار جامی، پژوهش گر با توجه به ترتیب تاریخی مثنوی های جامی به بیان این اشتراکات پرداخته است. سه مثنوی سلامان و ا بسال، یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون به دلیل پیوستگی حکایات و طولانی بودن آن ها عملا از دایره این تحقیق خارج شده است. جامی در دفتر اول سلسله الذهب از مثنوی معنوی مولانا تأثیر پذیرفته است. در دفتر دوم سلسله الذهب از تذکره الاولیای عطار و نفحات الانس و در دفتر سوم از چهار مقاله‌ی عروضی سمرقندی و در مثنوی سبحة الابرار از طوا سین حلاج تأثیر پذیرفته است. در تحفه الاحرار از کليلة و دمنه‌ی نصرا... منشی و در خرد نامه‌ی اسکندری از اسکندر نامه‌ی نظامی تأثیر پذیرفته است.

کلید واژه: جامی سلسله الذهب، سبحة الابرار، تحفه الاحرار، خردنامه‌ی اسکندری

۱ - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان
۲ - کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

مقدمه

در عالم شعر و ادب و عرفان کمتر شاعرِ پرکاری مانند عبدالرحمان جامی را می‌توان سراغ گرفت؛ او در قالب‌های مختلف شعر سروده است. لیلی و مجنون او به تقلید از لیلی و مجنون نظامی و مجنون و لیلی امیرخسرو سروده شده است، سلسله الذهب او به شیوه‌ی حدیقه‌ی سنائی و جام جم او حدی است. هر یک از سه دفتر سلسله الذهب متضمّن مطالب جداگانه‌ای است و هریک را جامی به نام یکی از پادشاهان عصر به نظم درآورده است! سلامان جامی از یکی از دو شرحی که خواجه نصیرالدین توسی بر اشارات ابن سینا نوشته اقتباس گردیده است و در حقیقت سلامان جامی با مختصر تغییری روایت دوم خواجه نصیر از داستان سلامان و ابسال می‌باشد. مثنوی تعلیمی سبحة‌الابرار بر وزن فاعلاتن فعلاتن فعلن بدیع است و شاعری پیش از جامی در این وزن شعری نسروده است، مگر امیرخسرو دهلوی که در مثنوی نه سپهر چند بیتی در این وزن سروده است. مثنوی تعلیمی تحفه‌الاحرار مثنوی است به بحر سریع به شیوه‌ی مخزن‌الاسرار نظامی. مثنوی یوسف و زلیخا که بر پایه‌ی آیات قرآنی سوره‌ی یوسف به نظم درآمده است و البته ردّ پای منابع غیراسلامی از تلمود و اسرئیلیات در آن دیده می‌شود. خردنامه‌ی اسکندری مثنوی است تعلیمی به اسلوب اسکندرنامه‌ی نظامی گنجوی اما هنر جامی فقط به شعر و شاعری و دیوان غزلیات و قصاید و مثنوی هفت اورنگ مربوط نمی‌شود او در نثر ادبی و عرفانی هم دو کتاب ارزشمند را از خود به یادگار گذاشته است؛ در نثر ادبی بهارستان که به تقلید از گلستان سعدی نگاشته شده است و در نثر عرفانی نفحات الانس من حضرات القدس که به تقلید از تذکره الاولیاء عطار نیشابوری نوشته شده، که هر چند از سبک و سیاق ادبی و اسجاع موزون برخوردار نیست اما مطالب ارزشمندی در خصوص صوفیه و عرفای سده‌های اول و دوم و سوم و چهارم به دست می‌دهد و همچنین برای اولین بار به

این کتاب شامل شش فصل است: فصل اول: زمان جامی - فصل دوم: زندگی و شخصیت جامی - فصل سوم: میراث علمی و ادبی جامی - فصل چهارم: جامی - عالم متبحر - فصل پنجم جامی شاعر و نویسنده و فصل ششم: جامی - متفکر. نویسنده در فصل پنجم توضیحات کامل و جامعی در خصوص مطالب مطرح شده در مثنویهای هفت اورنگ ارائه داده است. سپس در فصل ششم از ابیات هفت اورنگ جامی برای شرح عقاید عرفانی و افکار جامعه‌شناسی و اندیشه‌های اخلاقی جامی کمک گرفته است در آخر به تحلیل داستان لیلی و مجنون جامی پرداخته است و تفاوت‌های لیلی و مجنون جامی با سایر لیلی و مجنون‌ها را ذکر کرده است.

زندگی نامه جامی

نام جامی، عبدالرحمان است؛ اعلاخان افصح زاد به نقل از تکمله‌ی عبدالغفور لاری می‌آورد که: «لقب اصلی جامی عمادالدین بوده است و لقب مشهورش نورالدین و اسمش عبدالرحمان.» (افصح زاد، ۱۳۷۸: ۱۰۵) همو به نقل از مقامات جامی عبدالواسع نظامی می‌آورد که: پدر جامی نظام الدین احمد دشتی و جدّ جامی شمس المله و الدین محمد دشتی هر دو منسوب به محله‌ی دشت از اصفهان بوده‌اند که در ایام گذشته از وطن آبا و اجدادی خود به ولایت جام آمده‌اند و به امر قضا و فقه و فتوا مشغول شده‌اند.» (همان: ۱۰۶). نوایی و علی صفی هم این سخنان را تصدیق می‌کنند و علی صفی اضافه می‌کند که پدر و پدر بزرگ جامی «به واسطه‌ی بعضی حوادث زمان از وطن مألوف به ولایت جام آمده‌اند.» (علی صفی، ۱۸۹۰ م: ۱۳۳)

نورالدین عبدالرحمان جامی، در ۲۳ شعبان سنه‌ی ۸۱۷ هجری، در ده خرگرد از ولایت جام خراسان دیده به جهان گشوده است. خود جامی در قصیده‌ی «رشح بال بشرح حال» سال تولدش را واضح ثبت می‌کند، همین سالی که ذکر کردیم:

را یافت و به درس استادانِ بزرگ آن دوران شتافت. مولانا معین الدین تونی به رفعِ شبهه‌های درسی از سوی جامی در درسِ مولانا خواجه علی اشاره کرده و گفته است: جامی شبهه‌های مستعدان را بر بدیهه دفع می کردند و اعتراض خاصی بر استادی که درس می داد وارد می کردند و می رفتند. جامی به سبب عقل‌گیرا، ذهن تیز و حافظه‌ی توانا در بیست سالگی در ردیف عالمانِ برجسته قرار می گیرد، می خواهند او را به خدمتِ دربار شاهرخ میرزا جلب کنند؛ او به همراه همدرسان پنج گانه اش مدتی مدید بر در کرباس - یعنی قبولگاه - برای گرفتن وظیفه و مستمری می ایستد و چون مدت انتظار طولانی می شود وی به دوستان می گوید که همراهی من با شما همین اندازه بود و بعد از آن هرگز به در خانه‌ی هیچ کس از ارباب دنیا رجوع نمی کند. (افصح زاد، ۱۳۷۸: ۱۸) سفر جامی به حجاز از ۱۶ ربیع‌الاول سنه‌ی ۸۷۷ تا ۱۸ شعبان ۸۷۸ به طول انجامید، جامی به غیر از مکه و مدینه از نیشابور، سبزوار، بسطام، دامغان، سمنان، قزوین، همدان، کردستان، بغداد، حله، نجف، کربلا، دمشق، حلب، تبریز، ری و دیگر شهرهای آن زمان دیدن کرد. بعدِ سفرِ حجاز، عبدالرحمان جامی اغلب در هرات زیسته، خیلی به ندرت به دیه‌های اطراف آن و شهرهای نزدیک به جام و خرگرد رفت و آمد می کرد، ولی سال ۸۸۳ هـ.ق، او باز عازم سمرقند شد. «عبدالرحمان جامی در هرات روز پنجشنبه هجدهم محرم هنگام اذانِ بامداد از سال ۸۹۸ هجری بدرودِ جهان گفت. خاقان کبیر سلطان حسین میرزا و امیرعلی شیر و سایر ارکان دولت و از سادات و علما و مشایخ به منزل آن جناب که قریب پل تولکی بوده و مشهور است به دولت‌خانه تشریف برده، و وی را در پیش روی پیر بزرگوار ایشان مولانا سعدالدین کاشغری دفن نمودند. (به نقل از مقدمه‌ی مرتضی مدرس گیلانی بر هفت اورنگ، ۱۳۸۵: ۱۴)

۲-۲-۲- آثار جامی

پس از دولتشاه سمرقندی، ظاهراً، نخستین کسی که به آثار جامی اشاره کرده و سخنِ خود را با اسامی کتابهایی از او آراسته است، معین‌الدین اسفزاری است. نامبرده که بخش اعظم کتاب خود، «روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات»، را در زمانِ حیاتِ مولانا نوشته است؛ در آنجا که به مناسبتی سخن از جامی به میان می‌آید، می‌نویسد:

«نسایمِ نفعات الانس از بهارستانِ کمالاتش در وزیدن و لوامعِ انوارِ خورشید هدایت از لوایحِ مقاماتش در درخشیدن، سبحة الاحرارِ معارفش تحفه‌ی ابرارِ روزگار شده و سلسله الذهبِ حقایقش که به شواهدِ نبوتِ ترتب یافته و شاخِ گردنِ ابرار ادوار آمده. از کمال کلام حکمت انجاش خردنامه‌ی اسکندری کنایتی، و از جمالِ عرایسِ ابکارِ معانی الفاظِ معجز نظامش یوسف و زلیخا حکایتی... (زمجی اسفزاری، ۱۳۸۰ هـ.ق: ۲۲)

بعد از اسفزاری، عبدالغفور لاری (متوفی: ۹۱۲) شاگرد معروف جامی و نویسنده‌ی «شرح مشکلات نفعات الانس» است که در پایان تکمله‌ی خود بر نفعات الانس و در بیان احوال استاد خویش، فهرستی از تألیفات او را به دست می‌دهد. این فهرست که قطعاً معتبر و قابل اطمینان است، چهل و پنج کتاب و رساله را شامل می‌شود و این تعداد - با اندکی اختلاف - همان است که سام میرزا صفوی در تذکره‌ی خود آورده است. (سام میرزا، ۱۹۳۶: ۸۶) طالبانِ تفصیل بیشتر را به فهرست‌هایی که دیگران ترتیب داده‌اند ارجاع می‌دهیم. (رک: آتشکده‌ی آذر و حواشی آن به قلم استاد شادروان دکتر سادات ناصری، جامی حکمت، مقدمه‌ی نقدالنصوص و غیر آنها).

الف) آثاری که سال تألیف یا تدوین آنها معلوم است و غالباً به چاپ رسیده‌اند:

۱- رساله‌ی کبیر در معما (تألیف: ۸۵۶)

- ۲- نقدالنصوص فی شرح نقش‌الفصوص (تألیف: ۸۶۳)
- ۳- لوامع (تألیف: ۸۷۵)
- ۴- رساله‌ی مناسک حج (تألیف: ۸۷۷)
- ۵- نفحات الانس من حضرات القدس (تألیف: ۸۸۱ تا ۸۸۳)
- ۶- دیوان اول (تدوین و تنظیم: ۸۸۴)
- ۷- شواهد النبوه (تألیف: ۸۸۵)
- ۸- دیوان ثانی (تدوین و تنظیم: ۸۸۶)
- ۱۰- اشعه اللمعات (تألیف: ۸۸۶)
- ۱۱- ترجمه‌ی اربعین حدیث (تألیف: ۸۸۶، رک: جامی حکمت، ص ۱۸۲).
- ۱۲- رساله‌ی منظومه‌ی اصغر (تألیف: ۸۹۰)
- ۱۳- رساله‌ی موسیقی (تألیف: ۸۹۰)
- ۱۴- بهارستان (تألیف: ۸۹۲)
- ۱۵- شرح فصوص الحکم (تألیف: ۸۹۶)
- (رک: مقدمه نقدالنصوص جامی، به قلم ویلیام چیتیک، ص ۲۵)
- ۱۶- دیوان ثالث (تدوین و تنظیم: ۸۹۷)
- ۱۷- فوائد الضیائیه فی شرح الکافیہ (تألیف: ۸۹۷).

ب) آثاری که تاریخ تألیف آنها بر ما معلوم نیست و بعضی به طبع رسیده‌اند:

۱۸- شرح رباعیات (چاپی):

جامی در این رساله مجموعاً ۴۴ رباعی خود را که «در اثبات وحدت وجود و بیان تنزلاتش به مراتب شهود» سروده بود شرح کرده و بدین گونه «رسم خود محیی‌الدین را که هم خودش شعر بگوید و هم خودش آن را تأویل و تفسیر کند نیز در این رساله

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| حلقه زد بدر بر به صد ترس و ادب | تابنجه دبی ادب لفظی زلب |
| بانگ زد یارش که بر در کیست آن | گفت بر در هم تویی ای دلستان |
| گفت اکنون چون منی، ای من در آ | نیست گنجایی دو من را در سرا |
| نیست سوزن را سر رشته دوتا | چون که یکتایی درین سوزن در آ |
| رشته را با سوزن آمد ارتباط | نیست در خور با جمل سُم الخیاط |
| کی شود باریک هستی جمل | جز به مقراض ریاضات و عمل |

(مولوی، ۱۳۸۵: دفتر اول، صص ۱۱۶-۱۱۷، ابیات ۳۰۶۶-۳۰۵۶)

مقدمه‌ی هر دو داستان یکسان است ولی مؤخره و پایان داستان جامی از داستان مولوی متفاوت است و بیانی اغراق گونه دارد. در داستان مولوی بین عاشق و معشوق دوبار سؤال و جواب ردّ و بدل می شود آنهم با فاصله‌ی زمانی طولانی و حال آن که در داستان جامی یک بار سوال و جواب صورت می گیرد و بعد از آن هم عاشق راه جدایی از کوی معشوق را در پیش می گیرد. همچنین در نحوه‌ی جواب دادن معشوق به عاشق در دو داستان تفاوتی هست؛ در داستان مولوی وقتی عاشق در می زند و میگوید منم. معشوق او را ردّ می کند و می گوید در عشق ما و منی وجود ندارد همه منم (= معشوقست) که تعبیری متناقض می نماید؛ معشوق به عاشق پیشنهاد می دهد که برای رفع این منیت مدّتی را در فراق و دوری او سپری کند تا پخته و آماده‌ی وصال گردد؛ در بازگشت مجدّد عاشق نحوه‌ی جواب او به معشوق کاملاً متفاوت می گردد؛ وقتی معشوق می پرسد که پشت در کیست؟ عاشق میگوید: پشت در تو هستی و بس و این همان مبحث فنایی است که در عرفان و تصوّف مطرح گردیده است (محو اراده‌ی عاشق در اراده‌ی معشوق) و از مدخل همین فناست که عاشق به بارگاه معشوق راه می یابد (در ضمن فنایی که در این داستان مطرح می شود فنای در شیخ و محبوب است نه فنای فی الله)، اما در داستان جامی بعد از سؤال عاشق، معشوق فقط یک

جواب بیشتر نمی دهد و آن هم اینست که من معشوق آنچنان در مقام قرب باری
تعالی مستغرق شده ام، که خودم هم اضافی ام چه رسد به تو.

دفتر دوم مثنوی سلسله الذهب

این مثنوی در یکی از مزاحفات بحر خفیف به نظم آمده، جامی در این کتاب شرح
و بسط مباحث و معارف عالی‌ه‌ی عرفانی در زبان حکایت و بر سبیل تمثیل پرداخته
است؛ عمده‌ی مآخذ این حکایات دو کتاب نفحات الانس و تذکره الاولیاء عطار
نیشابوری می‌باشد و اینک به بیان حکایات جامی و مآخذ آنها می‌پردازیم.

سلطان العارفین قدس الله تعالی در بادیه کله‌ای دید بر وی نوشته خسر الدنیا و
الآخره از زمین برداشت و بوسه داد و فرمود که این سر صوفی است که دو جهان را
از برای خدای درباخته است.

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| بحر بس ژرف ویم بس طامی | قطب حق با یزید بسطامی |
| بود روزی به بادیه گذران | دید فرسوده کله‌ای و در آن |
| آیتی ثبت بود کش معنی | بود خسران دنیسی و عقبی |
| چون بر آن سرنوشته را نگریست | بوسه‌ها زد بر آن وزار گریست |
| کین سر صوفی است افتاده | دو جهان را برای حق داده |
| برگزیده زیان هر دو سرای | تا بود سودش از میانه خدای |
| ای خوش آن کس که شد پی این سود | بر زیان کاری جهان خشنود |
| از دو عالم همیمن خدا طلبید | دو جهان داد و یک خدای خرید |
| هر چه بودش زجنس دنیسی و دین | باخت در عشق حق خلیل امین |

(جامی، ۱۳۸۵: ۱۸۷)

این حکایت در تذکره الاولیاء عطار نیشابوری، بخش با یزید بسطامی هم آمده

که گروهی ز رحم کردن تاب
 گرم خویی کنند و دم سردی
 همچو دزدان کشند بردارش
 با چنین خواریش چو خون ریزند
 کآن که از حکم شاه سرتابد
 چون سیاست بدین قرار گرفت
 نام‌ظالم خولدز جهان گم‌باد
 سخت دل چون فرشتگان عذاب
 در حق آن عوان باوردی
 بلکه همچون سگان به دیوارش
 آن مثالش به گگردن آویزند
 پس جزاها بدین بت‌ریابد
 ظلم جوی از میان کنار گرفت
 غیبت او حضور مردم باد
 (جامی، ۱۳۸۵: ۲۷۱-۲۷۰)

این حکایت جامی، در حدیقه الحقیقه‌ی سنائی غزنوی آمده است؛ حکایت سنایی چنین است:

آن شنودی که بود چون در خورد
 شاه شاهان یمین دین محمود
 کان زن او را جواب داد درشت
 عاملی در نسا و در باورد
 خانه‌ی زن به قصه جمله ببرد
 زن گرفت از تعب ره غزنین
 کرد انهی به قصه سلطان را
 که ز من عامل نسا املاک
 شاه چون حال پیرزن بشنید
 گفت بدهید نامه‌ای گر هست
 نامه بستد سبک زن و آورد
 که بز جمله کباز دهد
 آنچه با میر ماضی آن زن کرد
 که از او گشت زنده رادی وجود
 که به دندان گرفت از او انگشت
 قصه املاک و چیز آن زن کرد
 چون برد جامه‌ی عرابی کرد
 بشنو این قصه و عجایب بین
 به شفیع آورید یزدان را
 بستد و من شدم زرنج هلاک
 پیرزن را ضعیف و عاجز دید
 تا ز املاک زن بدارد دست
 شادمانه به عامل باورد
 زنی بیچاره را جزا دهد

باخود اندیشه کرد عاملِ شوم
 زن دگر باره بر ره غزنین
 نه به زن باز داد یک جو خاک
 زن دگر باره رای غزنین کرد
 قصه بر شاه داشت بارِ دگر
 به تظلم ز عاملی باورد
 گفت سلطان که نامه‌ای بدهید
 گفت زن نامه برده‌ام یک بار
 بود سلطان در آن زمان مشغول
 گفت سلطان که بر من آن باشد
 گر بر آن نامه هیچ کار نکرد
 زار بخروش و خاک بر سر کن
 زن سبک گفت ساکت ای سلطان
 خاک بر سر کسی کند که ورا
 بشنید این سخن ز زن سلطان
 گفت: کای پیرزن خطا گفتم
 خاک بر سر مرا همی باید
 که مرا مملکت بود چندان
 به ایاز آن زمان سبک فرمود
 زین غلامان سبک یکی بگزین
 که بود مرورا سواری بیست
 کار بر مرد بد بگیرد سخت
 که کنم حکم زن چو حکم سدو
 نرود من ندارمش تمکین
 نه ز شاه والاهش انده و باک
 بنگر تا چه صعب لعب آورد
 خواست از شاه خوب رای نظر
 بخروشید و نوحه پیش آورد
 رسم و آئین بد دگر منهدید
 لیک نگرفت نامه را بر کار
 سخن پیرزن نکرد قبول
 که دهم نامه تا روان باشد
 آن عمیدی که هست در باورد
 پیش ماور حدیث بی سروبُن
 نبود خاک مر مرا در خورد
 نبود بر زمانه حکم روا
 شد پشیمان زگفت خود به زمان
 کز حدیث تو من بر آشستم
 نه ترا کاینچنین همی شاید
 که در آن مُلک باشدم فرمان
 که سخن بیش از این ندارد سود
 که رود زی نسا چو بادبرین
 بنگرد کاین عمید ابله کیست
 پس مرورافرو کند به درخت

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| تاز بد هر کسی بپرهیزد | نامه در گردنِ وی آویزد |
| کآن که از حکمِ شاه رفت برون | پس منادی ز ند به شهردرون |
| گردِ خود رائی و معاصی گشت | سر بیچید و ضال و عاصی گشت |
| تا ندارد رضایِ سلطان خوار | مر ورا این سزا بُود ناچار |
| کشت مردِ فسادجو به نکال | رفت میری بدین مهم در حال |
| جانِ بیهوده کرد در سرِ کار | عاملِ ابله از چنان کردار |

(سنائی، ۱۳۸۷: ۵۴۸-۵۴۵)

از لحاظ صوری دو حکایت تقریباً یکسان هستند و همچنین از لحاظ معنایی، تنها فرق صوری آن است که در حکایت جامی سلطان محمود گروهی از سربازان را مأمور می‌کند و در حکایت سنائی از ایاز می‌خواهد که یک غلام را برگزیند و او را با بیست سوار به سوی آن گماشته بفرستد.

مثنوی تحفه‌الاحرار

این مثنوی مصدر است به دیباجه‌ای مثنو که در آن حکیم نظامی و امیر خسرو دهلوی را به احترام نام برده و پس از خطبه، چهار مناجات خطاب به درگاه الهی و پنج نعتِ حضرت رسالت و منقبت نامه‌ای در فضائل خواجه بهاءالدین محمد بخاری مؤسس سلسله‌ی نقشبندیه آورده و مدح نامه را به دعای دولت خواجه ناصرالدین عبیدالله معروف به خواجه‌ی احرار که مرشد آن سلسله و معاصر جامی است ختم کرده و نامی از سلطانِ زمان نبرده و ظاهراً قصدِ وی از تنظیم این مثنوی تحفه‌ای به آستانِ خواجه‌ی احرار است. در مقدمه سه صحبت به نظم آمده که در آن وصول به مراتب ثلاثه‌ی علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین به بیانی لطیف شرح داده شده است. این مثنوی تعلیمی است و در بحرِ سریع (مفتعلن مفتعلن فاعلن) که به اسلوب

مخزن‌الاسرار حکیم نظامی گنجوی سروده شده است.

حکایت زاغی که چند روز در قفای کبکی دوید و از رفتار خود باز ماند و بوی

نرسید

رخت خود از باغ به زاغی کشید
 خال سیه گشت رخ زاغ را
 عرضه ده مخزن پنهان کوه
 داده ز فیروزه و لعلش نشان
 شاهد آن روضه‌ی فیروزه فام
 دوخته بر سدره سجاف دورنگ
 بهمه از گردن و سر سرفراز
 کرده از چستی به سر کوه جای
 پی سپرش هم زده و هم بیره
 خوش روش و خوش پرش و خوش خرام
 هم خطواتش متقارب به هم
 و آن روش و جنبش هموار را
 رفت به شاگردی رفتار او
 در پی او کرد به تقلید جای
 وز قلم او رقمی می کشید
 رفت برین قاعده روزی سه چهار
 رهروی کبک نیام سوخته
 ماند غرامت زده از کار خویش

زاغی از آنجا که فراغی گزید
 زنگ زدود آینه‌ی باغ را
 دید یکی عرصه به دامان کوه
 سبز و لاله چو لب مهوشان
 نادره کبکی به جمال تمام
 فاخته گون جامه به بر کرده تنگ
 تیهو و دراج بدو عشق باز
 پایچه ها بر زده تا ساق پای
 بر سر هر سنگ زده قهقهه
 تیز رو و تیز دو و تیزگام
 هم حرکاتش متناسب به هم
 زاغ چو دید آن ره و رفتار را
 با دلی از دور گرفتار او
 باز کشید از روش خویش پای
 بر قدم او قدمی می کشید
 در پیش القصه در آن مرغزار
 عاقبت از خامی خود سوخته
 کرد فرامش ره و رفتار خویش

(جامی، ۱۳۸۵: ۴۳۱)

خردنامه‌ی اسکندری

خردنامه‌ی ارسطو و افلاطون و سقراط جامی در هفت اورنگ با تفاوت هائی همان خردنامه‌ی ارسطو و افلاطون و سقراط نظامی در خمسه هستند؛ نظامی این سه خردنامه را در بخش اقبالنامه که جزئی از اسکندرنامه است جای داده است. همچنین داستان به هند رفتن اسکندر (۲بار) و مهمانی کردن خاقان چین اسکندر را و نامه نوشتن اسکندر به مادر که در اسکندرنامه‌ی نظامی آمده است عیناً در خردنامه‌ی اسکندری جامی تکرار گردیده است. در این میان یک حکایت با عنوان «پادشاه فرزانه با دیوانه‌ای از خرد بیگانه» در خردنامه‌ی اسکندری هست که مأخذ آن یکی از حکایات مثنوی لیلی و مجنون نظامی می‌باشد.

تفاوتی که میان داستان عزیمت اسکندر به هندوستان نظامی با مشابه این داستان که از جامی است؛ این است که در داستان جامی سخن از برهمنان و هندوان به میان می‌آید و مخاطب اسکندر ایشانند و حال آن که در داستان نظامی (= شرفنامه) سخن از کید پادشاه هندی به میان آمده و مخاطب اسکندر هم همین پادشاه است.

حکایت پادشاه فرزانه با دیوانه‌ی از خرد بیگانه

| | |
|---|--|
| <p>در آزار نیکان بد اندیشه‌ای که از دور گردون چه خواهی بگوی کشد پیش روی تو نادیده رنج کند بر تو ایوانِ عشرت فراخ نهد بر سرت از سر شاه تاج برین کار بازیچه بنهاده دل شب و روز با اهل دل در نبرد جز آزدن راس‌تانبه پیشه‌اش</p> | <p>ز شاهان پیشین ستم پیشه‌ای به دیوانه‌ای گفت آشفته خوی اگر مال خواهی و بگزیده گنج و گرجفت خواهی و ایوان کاخ و گر خواهی از تاج شاهی رواج بخندید دیوانه کای ساده دل فلک کیست سرگشته‌ای هرزه گرد بجز کجروی نیست اندیشه‌اش</p> |
|---|--|

| | |
|---|---|
| <p>گر خدمتِ شاهِ ماکنی ساز زاهد گفتا: چه جای این است؟</p> <p>گر تو سرِ این گیا بیابی از خدمتِ شاه سر بتابی</p> <p>شه چون سخنی شنید ازین دست شد گرم و زبارگی فرو جست</p> <p>در پایِ رضایِ زاهد افتاد می کرد دعا و بوسه می داد</p> <p>خرسند همیشه نازین است خرسندی را ولایت این است</p> | <p>از خوردنِ این گیارهی باز این نیست گیا، گل انگبین است</p> |
|---|---|

(نظامی، ۱۳۸۴: ۴۲۴-۴۲۳)

چنان که ملاحظه شد فقط نوع جواب دادن زاهد در خمسه‌ی نظامی متفاوت از جواب شخص دیوانه در خردنامه‌ی اسکندری است، طبعاً نتیجه‌ی حکایت هم متفاوت خواهد بود.

داستان وصیت کردن اسکندر که دستش را بعد از وفات از تابودن بیرون گذرند تا تهی دستی وی بر همه کس ظاهر گردد.

| | |
|---|---|
| <p>سکندر چو نامه به مادر نوشت بجز نامه‌ی موعظت در نوشت</p> <p>به یاران زبان نصیحت گشاد به هر سینه گنجی و دیعت نهاد</p> <p>چو بر حاضران گنج گوهر فشاند ز ناحاضران نیز غافل نماند</p> <p>وصیت چنین کرد با حاضران که ای از جهالت تهی خاطران</p> <p>چو بر داغ هجران من دل نهید تن ناتوانم به محمل نهید</p> <p>گذارید دستم برون از کفن کنید آشکاراش بر مرد و زن</p> <p>ز حالَم دم نامرادی زنید به هر مرز و بوم این منادی زنید</p> <p>که این دست دستبست کز عز و جاه زبور از سر تاجداران کلاه</p> <p>کلید کرم بوم در مشیت او نگین خلافت در انگشت او</p> <p>زشیر فلک قوت پنجه یافت قوی بازوان را بی پنجه تافت</p> | <p>سکندر چو نامه به مادر نوشت</p> <p>به یاران زبان نصیحت گشاد</p> <p>چو بر حاضران گنج گوهر فشاند</p> <p>وصیت چنین کرد با حاضران</p> <p>چو بر داغ هجران من دل نهید</p> <p>گذارید دستم برون از کفن</p> <p>ز حالَم دم نامرادی زنید</p> <p>که این دست دستبست کز عز و جاه</p> <p>کلید کرم بوم در مشیت او</p> <p>زشیر فلک قوت پنجه یافت</p> |
|---|---|

| | |
|--|--|
| <p>همه دست‌های پیش او پست بود ز عالم کند رحلت اینک تهی چه امکان روی این سفر را بسیج بجز دست خالیت چیزی نداد بود زاد راه تو دست تهی به چیزی که گویند بگذار و رو که از خویشان بند بگشادنت که در وجه فردات خواهد نشست نه آن تو آن کسی دیگرست (جامی، ۱۳۸۵: ۹۹۸-۹۹۷)</p> | <p>ز حشمت زبردست هر دست بود ز نقد گدایی و شاهنشاهی چو بحرش به کف نیست جز بادهیچ چو زاول ترا مادر دهر زاد ازین ورطه چون پای بیرون نهی مکن در میان دست خود را گرو بده هر چه داری که این دادنت بود آن که تو هر چه داری بدست ترا گر بمخزن زرو گوهرست</p> |
|--|--|

حکایت آن حکیم که با زن گفت که هر چه نفقه گردی بهره تو آنست و آنچه برای خود بگذاشتی نصیب دیگران است

| | |
|--|---|
| <p>عطار نیشابوری هم در مصیبت نامه این حکایت را به نظم درآورده است: چون سکندر را مسخر شد جهان گفت تبتوتی کنی لایزبهر من کف گشاده دست من بیرون کنی تا ز مال و لشکر و ملک و شهی گر جهان در دست من بود آن زمان ملک و مال این جهان جز پیچ نیست (عطار، ۱۳۸۶: ۱۹۳)</p> | <p>وقت مرگ او درآمد ناگهان دخمه ای سازید پیش شهر من نوحه بر من هر زمان افزون کنی خلق می بینند دست من تهی در تهی دستی برافتم از جهان گر همه یابی چو من جز هیچ نیست»</p> |
|--|---|

فرق عمده‌ی حکایت جامی و عطار در اطناب یکی و ایجاز دیگری است؛ اما باید توجه کرد که اطناب جامی هم مملّ نیست و او تمام همّت خود را برای دلایل بیرون

کنونزرفته از کار می بینمت
 چرا ریخت زینسان پروبال تو
 بگفتا شدم پیر و بیماریم
 بدیم از ضمیر بداندیش رفت
 زمن هر که را زخم جانی رسید
 بدین ساحل امروز دارم قرار
 مرا یک دو شاخ گیاه است بس
 دلم چون شد از وایه ی طبع پاک
 خودن لقمه آسیب جان تن ست
 بیا تا زهر تیرگی خم زنیم
 دل از ظلمت ظلم صافی کنیم
 برین قول اگر اعتمادیت نیست
 بگیر این گیاه به هم تافته
 دهانم با آن رشته محکم به بند
 چو بیچاره ماهی شنید آن فریب
 گرفت آن گیار او سویش شتافت
 به یک جستن او را زجا در ربود
 ربود از کف بحر مشتی درم

(جامی، ۱۳۸۵: ۹۵۲-۹۵۰)

این حکایت جامی در مرزبان نامه هم آمده است:

مرغکی بود از مرغان ماهی خوار سال خورده و علو و سن یافته قوت حرکت و نشاطش در انحطاط آمده و دواعی شکار کردن فتور پذیرفته؛ یک روز مگر غذا نیافته

منابع

- ۱- افصح زاد، اعلاخان (۱۳۷۸)، آثار و شرح احوال جامی، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.
- ۲- جامی، عبدالرحمان، (۱۳۸۵)، هفت اورنگ، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، تهران: انتشارات اهورا.
- ۳-.....،.....، (۱۳۸۶)، نفحات الانس، تصحیح محمود عابدی، تهران: انتشارات سخن.
- ۴-.....،.....، (۱۳۴۱)، کلیات، تصحیح هاشم رضی، تهران: انتشارات پیروز.
- ۵-.....،.....، (۱۳۶۳)، جامی (متضمن تحقیقات در تاریخ احوال و آثار منظوم و منثور خاتم الشعرا)، تهران: انتشارات توس.
- ۶-.....،.....، (۱۳۵۶)، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، تصحیح ویلیام چیتیک، تهران: انتشارات انجمن فلسفه‌ی ایران.
- ۷-حلاج، منصور، (۱۳۸۶)، طواسین حلاج، ترجمه و شرح و توضیح: قاسم میر آخوری، تهران: انتشارات صدای پای معاصر.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۲)، دنباله‌ی جستجو در تصوف ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۹- زمجی اسفزاری، معین الدین محمد، (۱۳۸۰ هـ.ق)، روضات الجنّات فی اوصاف مدنیة هرات، به سعی و اهتمام محمد اسحاق، کلکته.
- ۱۰- سنائی، مجدود بن آدم، (۱۳۸۷)، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۱- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم، (۱۳۷۹)، تذکره الاولیاء، تصحیح و استدرکات محمد استعلامی، تهران: انتشارات زوّار.
- ۱۲- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۸۵)، مثنوی معنوی، تصحیح رینولدالن

نیکلسون، تهران: انتشارات ناهید.

۱۳- منشی، ابوالمعالی نصر الله، (۱۳۸۶)، ترجمه‌ی کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح

مجتبی مینوی طهرانی، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۱۴- نظامی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۴)، خمسه به کوشش سعید حمیدیان بر

اساس نسخه‌ی وحید دستگردی، تهران: نشر قطره.